هوالعلیم

مقام اخلاص و مراتب آن و لزوم حرکت سالک الهی بر اساس آن

شرح حدیث عنوان بصری ـ حسران و بطالت عمر ـ

جلسه ۱۲۸

بیانات

آیت الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلّى الله على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم

أجمعين

امام صادق علی السلام در این حدیث شریف خطاب به عنوان می‌فرمایند:

مؤمن و بندهٔ خدا و عبد خدا کسی است که **وَ لا يدَعُ أيّامَهُ باطِلًا**، روزگارش را که خدا به عنوان ودیعه به او سپرده است و روزی این ودیعه را باید مسترد کند و قابل بازگشت و تتمیم و ترمیم نیست به بطالت نگذراند.[1]

این امانت را به طور صحیح و سالم به صاحب امانت برگرداند، در امانتی که خدا به او داده است تصرّف نکند و آن را از بین نبرد و تخریب نکند. در آیهٔ شریفه می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُكُمۡ أَن تُؤَدُّواْ

[1] بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۶.

ٱلۡأَمَٰنَٰتِ إِلَىٰٓ أَهۡلِهَا﴾.[1] الآن این نکته به ذهنم آمد می فرماید: خداوند شما را دستور داده که امانات را به اهلش برگردانید. روایت از امام صادق علیه‌السلام است که می‌فرمایند: «مقصود از امانات، آن افرادی از عائله هستند که تحت تکفّل شما می‌باشند.» که شما راجع به آنها چه می‌کنید؟ آیا نسبت به آنها تربیت صحیح انجام می‌دهید یا نه؟ البته این یکی از آن موارد امانات است. راجع به این فقرهٔ شریفه که هرچه درباره آن توضیح داده شود، باز جای صحبت دارد و به نحوی وسیع است که می‌تواند همهٔ شوائب و جریانات زندگی انسان را شامل شود و دربر گیرد. مطالبی خدمت رفقا و دوستان عرض شد، مطلب هم قدری به درازا کشیده شد و صحبت راجع به مراتب مختلفهٔ اخلاص، قدری توسعه پیدا کرد. امروز اگر خدا توفیق دهد قصد دارم راجع به این فقره مطلب را تمام کنیم. اگرچه مقداری هم فشرده باشد، به‌نظر می‌رسد که راجع به این مسئله، مطلب تاحدودی مطرح شده است و بهتر است که به سایر فقرات

---

[1] سوره نساء (۴) آیه ۵۸.

شریفهٔ این حدیث بپردازیم.

کلام مرحوم قاضی نسبت به پیروی از حق و عمل به آن

در جلسات گذشته عرض شد که مقصود از بطلان که حضرت می‌فرماید: «روزگارش را به بطالت نگذراند.» مقصود چیست؟ مراتب بطالت در توضیح این حدیث شریف بیان شد. عرض شد که مقصود از این فقره این نیست که انسان روزگار خودش را به عمل حرام بگذراند، آن جای بحث و سؤال ندارد. موقعیت تخاطب و مجلس بیان این حدیث اقتضای این مورد را نمی‌کند. مثل اینکه انسان با یکی از دوستان ملاقات کند و بعد ایشان سؤال کند: «ما چه کار کنیم که برای رشد و ترقّی ما مفید باشد؟» بنده بگویم: «شراب نخور، زنا نکن، دزدی نکن، از دیوار مردم بالا نرو!» این خنده‌دار است. می‌گوید: «آقا ما که برای اینها صحبت نمی‌کنیم، اینها مطالب بدیهی و روشن است و می‌دانیم، غیر از اینها چه دارید بگویید؟» یک روز خدمت رفقا عرض کردم که یکی از دوستان می‌گفت:

عده‌ای از علمای نجف و غیر نجف پیش مرحوم آقای قاضی ـ رضوان الله تعالی علیه ـ آمدند و از ایشان تقاضای دستور کردند. ایشان فرمودند:
«شما به آنچه تابه‌حال از کتب و اخبار و سنن و روایات می‌دانستید، عمل کرده‌اید که حالا مطلب جدید از من می‌خواهید؟! بالأخره شما اهل فن و اهل اطلاع هستید، نسبت به آنچه که در اخبار و احادیث وارد شده است، کم و بیش اطلاع دارید. اینجا

مکتب عرفان، مکتب تعقل و فهم

یکی از دوستان صمیمی‌مرحوم آقا ـ رضوان الله علیه ـ که خاطرات صمیمیت و ارتباطات مرحوم آقا با ایشان را بنده از دوران کودکی به یاد دارم. ایشان در بعضی از این کتاب‌ها بیان کرده‌اند ـ البته بنده اسم ایشان را نمی‌آورم ـ که در مراجعه به مرحوم آقای انصاری ـ رضوان الله تعالی علیه ـ شک داشتند. هرچه ایشان صحبت می‌کردند، این شک و تردید از دل ایشان بیرون نمی‌رفت که یک شخصی راجع به اینها این را می‌گوید و یک آقایی راجع به این‌گونه افراد این مطلب را می‌گوید. یک شخصی راجع به این طیف و این صنف این مسائل را مطرح می‌کند. خیلی جای تعجب است، واقعاً ما باید قدر این مکتبی که به ما به میراث رسیده است را بدانیم. تنها مکتبی که فقط می‌گوید ببین و تعقل کن، فقط مکتب عرفان است. تنها مکتبی که می‌گوید: اول بفهم و کور و کر نباش و با فهم برو، مکتب عرفان است. در سایر موارد، هرچه می‌شود، می‌گویند: حرف نزن! چشمت را ببند! به تو مربوط نیست! بعداً می‌فهمی!

آن دنیا می‌فهمی!

می‌گویند: یک وقتی حسن صبّاح، این آدم شیّاد و حقّه‌باز، رئیس فرقهٔ اسماعیلیه در کشتی می‌آمد و هوا طوفانی شد و این هم گفت: «مردم خاطرتان جمع همه به سلامت به ساحل می‌رسید و هیچ گزندی به هیچ‌کس نمی‌رسد.» رفیقی در آنجا داشت که گفت: «پدر سوخته، من که تو را می‌شناسم، این کلک‌ها چیست؟!» گفت: «مسئله از دو حال خارج نیست، یا غرق می‌شویم که کسی نیست یقهٔ ما را بگیرد یا اینکه به ساحل می‌رسیم و می‌گویند: این غیب می‌داند.» این با همین حقه‌بازی‌ها سر مردم را کلاه گذاشت. این حرف نشان می‌دهد که این شاکله چیست، این آدم چه آدمی است، اگر آدم زرنگی آنجا باشد تا چنین حرفی را بشنود تا ته قضیه را می‌خواند که این چه موجودی است و این چه چیزی در نفسش می‌گذرد و این چه چیزی در تخیلش قرار دارد. این دنیا نشد آن دنیا! دیدید بعضی‌ها می‌گویند: «حالا آن دنیا می‌رویم می‌بینیم، آن دنیا کی به کی است؟» فوقش آمد و گفت: ندیدیم، می‌گوید: برو بابا! ما خودمان هشتمان گروِ هشتادمان است، حالا

به حرف‌هایی که به تو زدیم جواب بدهیم؟! می‌خواستی گوش ندهی! با یک «می‌خواستی گوش ندهی» صاف راهش را می‌کشد و می‌رود! رفقا، این یقینی است که به شما می‌گویم! تمام کسانی که این‌طور با آدم صحبت می‌کنند، آن دنیا به‌دنبال کار خودشان می‌روند و پشتشان را هم نگاه نمی‌کنند که چه گفتند و چه تعهدی دادند و چه تضمینی کرده‌اند و چه مسئولیتی قبول کرده‌اند! پس از همین حالا بفهمیم چه کار می‌خواهیم بکنیم.

آن مکتبی که می‌گوید تا نفهمیدی دنبال کسی نرو، تا نفهمیدی این مغزت را از این بسته بودن یک‌مقدار باز کن و نگذار بسته بماند و آن‌وقت ببین باید دنبال چه کسی بروی و از چه کسی اطاعت کنی و در کجا باید قدم بگذاری و در کجا باید احتیاط کنی، اگر یک فردی یک حرفی را زد فوراً نپذیری، اگر جریانی را دیدی تو هم داخل این جریان نشوی، این عقل را به‌کار بینداز، این مکتب، مکتب عرفان است! لذا بارها خدمت رفقا گفته‌ام تنها مکتبی که می‌تواند با منطق و عقل، مساوی در یک جهت

حرکت کند و به یک میزان جلو برود مکتب عرفان است!

ایشان می‌گویند: شما که به ما شک داری، برو تماشا کن و ببین و صحبت کن و مجالست و معاشرت کن و از نزدیک در ظروف مختلفه و در فراز و نشیب‌های زندگی صحبتش را در کنار هم قرار بده، در خوشی و ناخوشی او را تست کن، در گرفتاری و مصیبتی که برای او پیش می‌آید کیفیت صحبت‌های او را در کنار هم قرار بده، در مواضع مختلف مطالبی را که در پشت سر او و جلوی او گفته می‌شود از تنقید و مدح، ببین اختلاف در گفتار و کیفیت در گفتار چگونه است، وقتی‌که مدحش می‌کنند چه قسم برخورد می‌کند و وقتی‌که مذمّتش می‌کنند چه قسم برخورد می‌کند، در سرّ و علن او را بیازمای، آنگاه هرچه عقلت حکم کرد، به‌مقتضای عقلت عمل کن! خدا هم تکلیفی از تو نمی‌خواهد. این شخص این حرف را می‌زند و آن شخص آن حرف را می‌زند، همین؟! تمام شد؟!

روایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام راجع به اخلاص در عمل و فعل

امیرالمؤمنین علیه السلام راجع به اخلاص

می‌فرمایند: «**طوبَی لِمؤمن أخلَصَ لِلّهِ العِبادَة؛**[1] خوش به حال آن مؤمنی که عبادت خود را برای خدا خالص می‌کند.» به همین مضمون هست و حالا شاید یک تغییری هم داشته باشد. در جای دیگر دارند: «**العَمَلُ لِله طوبیٰ لِمُؤمِن.**»[2]

توضیح فقرهٔ «وَ لَم یشغَل قَلبَهُ بِما تَرَی عَیناه» در روایت امیرالمؤمنین

بعد به دنبال این مسئله سه مطلب را حضرت می‌فرمایند:

اول اینکه: «**وَ لَم یشغَله ما تَراه عَیناه؛** آنچه را که چشمش می‌بیند او را مشغول نمی‌کند.» نفس او را به خود مشغول نمی‌کند. مسائلی را که در طول زندگی با او سروکار دارد و آنها را می‌بیند، ذهن او را به خود مشغول نمی‌کند. وقتی‌که چشمش به یک

---

[1] الکافی، ج ۲، ص ۱۶:

«عن علیّ بن أسباطٍ عن أبی‌الحسنِ الرضا علیهماالسلام: "**أن أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام کان یقول: طوبی لِمَن أخلَصَ لِلّهِ العبادةَ و الدعاءَ و لَم یشغَل قَلبَه بما تَری عیناهُ و لَم ینسَ ذِکرَ اللهِ بما تَسمَعُ اذُناهُ و لُم یحزُن صَورَة بما أُعطِیَ غیُره".**»

[2] تحف العقول، ص ۱۰۰:

«[عن علی علیه السلام:] "... **طوبی لِمَن أخلَصَ لله عَمَلَهُ و عِلمَهُ و حُبَّهُ و بُغضَهُ و أخذَهُ و تَرکَهُ و کَلامَهُ و صَمتَهُ و فِعلَهُ و قَولَهُ ... .**"»

ترجمه: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: "... خوشا آنکه عمل و علمش، دوستی و دشمنی‌اش، انجام دادن و ترک کردنش، سخن و سکوتش و کردار و گفتارش فقط برای خدا باشد ... .»

منظره جاذبی می‌افتد، دل در هوای آن منظر نمی‌سپارد. وقتی‌که متاعی را می‌بیند، دل برای بدست آوردن آن متاع، حرکت نمی‌کند. الآن فلان چیز کمیاب است، فوراً بروم و بنای خود را بر این تجارت قرار بدهم. چون این چیز در مملکت کم است، من بروم این را قرار بدهم و دنبال این بروم. یک وقتی انسان می‌آید و طبق مسائل عادی کاری انجام می‌دهد یا می‌بیند چیزی کم است، این یک مسئله عادی است. اما اینکه دلش را بر این بگذارد، یک مطلب دیگر است. می‌گوید: زود بروم تا می‌بینم موقعیت، موقعیت مناسبی است، من بر این مسئله از دیگران سبقت بگیرم و خود را بر آن طعمه بیندازم و نگذارم که این به چنگ و به دست دیگران برسد، این منظور امیرالمؤمنین است و الا رفتن دنبال کار و کسب و مسائل، طبعاً هر کسی دنبال یک کار می‌رود، برای رفع نقایص و احتیاجات آن بَلَد و یا محیطی که در آن قرار دارد راجع به آن می‌رود. یک شخص عاقل به دنبال تحصیل آنچه که هست نمی‌رود بلکه برای تحصیل نیازها و احتیاج‌ها می‌رود و این طبیعی است و باید این کار را بکند، این کسب حلال است

و مسئله‌ای نیست. او دنبال یک فرصت است تا یک موقعیتی به دست آمد، دل و دین را در هوای غلبهٔ بر او بسپارد، این مقصود امام امیرالمؤمنین است که «**وَ لَم یشغَل قَلبَهُ بِما تَرَی عَیناه**» تا یک مسئلهٔ جاذبی را می‌بیند، فوراً برود و او را بگیرد تا اینکه به دست دیگران نیفتد. یا اینکه می‌خواهد یک موقعیت کار و منصب پیدا کند، فوراً برود و آن مطلب را بگیرد و غلبه کند و خود را به آن مرتبه و به آن منصب برساند تا اینکه این لقمهٔ لذیذ و طعمهٔ جاذب را دیگران تصاحب نکنند؛ این از زمرهٔ این افراد نیست.

توضیح فقرهٔ «وَ لَم ینسَ ذِکرالله بِما تَسمَعُ أُذُناهُ» در روایت امیرالمؤمنین

دوم حضرت می‌فرمایند: «**وَ لَم تنسی ذِکرالله بِما تَسمَعُ أُذُناهُ؛** آنچه را که گوشش می‌شنود، یاد خدا را به فراموشی نسپارد.» فوراً یک چیزی می‌شنود که پشت سرش یک مطلبی گفته اند، به‌هم نریزد. باید آرامش و طمأنینهٔ خود را کسب کند و به دست بیاورد. باید حالت اطمینان بر او غلبه داشته باشد. حالت اعتماد و توکّل بر خدا باید بر او غلبه کند. تا یک مطلب خوشایندی به گوشش می‌رسد، ذهنش را به آن سمت ندهد. تصور کند که این مطلب را

نشنیده است و یا اینکه چنین مطلبی اتفاق نیفتاده است، این مسئله مقدمه می‌شود برای آن مطلبی که می‌خواهم امروز عرض کنم و با بیان این مطلب از این فقره فارغ می‌شویم.

این کلام امام علیه السلام که چشمش آنچه را که می‌بیند، دل به آن نسپارد، امر خود را به خدا واگذار کند، آیا این طعمه نصیب او می‌شود یا نمی‌شود؟ شد که شد و اگر نشد، نشد. آنچه را که شنیده است یا درست است یا غلط است! چرا دل خود را بر مطلبی که یک جاذبهٔ ظاهری دارد بسپارد، درحالی‌که خبر از مسائل پشت پردهٔ این مطلب ندارد؟! چرا؟! یک‌مرتبه خلافش برای انسان پیدا می‌شود و در اینجا انسان می‌بیند که او باخته است، چون مشیّت و تقدیر الهی کار خود را می‌کند و به من و امثال من کاری ندارد.

توضیح فقرهٔ «وَ لایحزُن صَدرَهُ بِمَا أُعطِی غَیرُه» از روایت امیرالمؤمنین

سوم اینکه «**وَ لایحزُن صَدرَهُ بِما أُعطی لغیرِه؛** از اینکه به یکی چیزی دادند دلش ضیق و تنگ و محزون و ناراحت نشود.» یک شخصی به مقامی رسیده است، چرا این ناراحت بشود؟! یک شخصی

به موقعیتی رسیده، چرا این ناراحت شود و بگوید: چرا این موقعیت به من داده نشده است؟!

این سه مطلب، مطالبی است که شخصی که در مقام اخلاص، یعنی در مقام عمل و کار، هنوز به مقام خلوص نرسیده است و در مقام اخلاص و در مقام فعل و عمل است، این سه مطلب را باید انجام بدهد و نسبت به آن ممارست داشته باشد. حالا این شخص راجع به فلان مرحوم، یک مطلبی را گفته است، تمام شد؟! دل ما برگردد یا خودمان بلند شویم و برویم ببینیم؟! فلان شخص راجع به این‌گونه افراد فلان مطلب را گفته است، این مسئله تمام شد یا باید تحقیق کنیم؟! کسی راجع به شخصی یک حرفی زده است. یعنی واقعاً این‌قدر انسان، آن هم افرادی که در موقعیت تربیت و تزکیه و ارشاد و هدایت و علم و فهم و ادراک هستند، چگونه انسان می‌تواند تصوّر کند که چنین مطلبی صحیح باشد؟! من خودم به‌شخصه در تجربه‌ای که در طول مدت چهل سال با مرحوم والد ـ رضوان الله تعالی علیه ـ داشتم، با اینکه نسبت به ایشان خیلی بیش از سایر افراد در معیارها

و ملاک‌های خودشان در استناد و تکیه به افراد، بالاتر بودم و اتّکا و اعتماد و وثوق خودم به ایشان در مراحل بسیار بالاتر از سایر افراد و هم‌نوعان خودم به اشخاص بود، درعین‌حال اگر مطلبی از ایشان می‌شنیدم، خودم هم پیگیری می‌کردم، چون ممکن است در بعضی از اوقات اشتباه و خطایی از انسان سر بزند، غیر از بعضی از مسائلی که نسبت به واقعیت آن مسائل، نظر و دیدگاه ما نسبت به ایشان جور دیگری بود. ولی در مسائل عادی ممکن است یک مطلب اشتباه به گوش شخصی رسیده باشد و او در مقام تطبیق این حکایت با محکی نباشد و در مقام توجه به منشأ و واقعیت امر نباشد، در آنجا انسان باید تحقیق کند.

حکایتی از دقت و ظرافت و مطابقت با عقل و منطق در مکتب عرفان

مرحوم آقا وقتی کتاب می‌نوشتند، کتابشان را به من می‌دادند و بنده تصحیح می‌کردم، در آن کتاب غلط وجود داشت، حالا چون یک شخص ولی خدا است نباید در نوشتجاتش غلط وجود داشته باشد؟! حتماً باید همهٔ نقطه‌ها و ویرگول‌ها باشد و همه عبارات صحیح باشند؟! گاهی اوقات یک مطلب

علمی و حتی پزشکی در کتابشان نوشته‌اند بنده تا حدودی اگر اطلاع داشتم، تصحیح می‌کردم. این‌طور نیست که به‌صرف اینکه یک مسئله و مطلبی از یک ولیّ خدایی سر می‌زند، [نیازی به تحقیق نباشد.] انسان در صورتی که دیدگاهش نسبت به آن مسئله به‌خصوص، نه آن‌چنان باشد که در بعضی از اوقات اولیای الهی با عالم کثرت در مقام تطبیق واقع هستند، اگر به این کیفیت نباشد، باید تحقیق کند. این‌قدر دایرهٔ عرفان دقیق و ظریف و محکم و معتدل و مطابق با عقل و اعتدال و منطق است. تا این حد این بزرگان نسبت به مسائل توجّه داشتند. آن‌وقت انسان ببیند یک شخص راهنمایی می‌کند که آقا بلند شو برو پیش یک شخصی و آن شخص بگوید: آقا راجع به اینها فلان حرف را می‌زنند. همین؟! واقعاً ادراک انسان و برداشت انسان همین بوده است؟! این درس‌هایی که ما در طول سالیان سال خواندیم کجا رفته است؟! آن مو شکافی‌هایی را که در علوم مختلفه یک طالب و یک عالم دینی انجام می‌دهد تا به نتایج برسد، تا به مغزای مفاهیم و معانی اخبار و

احادیث برسد کجا رفته است؟! آن دقت‌های کذایی در اصول برای رسیدن به بعضی از نتایجی که خیلی هم مبتلیٰ‌به نیست ولی ماه‌ها و ماه‌ها وقت را می‌گیرد کجا رفته است؟! ای کاش کمی از بسیار از بسیار و از بسیارش را ما در آن مسائل حیاتی و مسائلی که مرگ و زندگی ما و سعادت و شقاوت ما را تعیین می‌کند، به‌کار ببریم!

مرحوم قاضی به اینها می‌فرمایند: شما به آنچه تابه‌حال دیدید عمل کرده‌اید؟! اینها که دیگر حرف ما نبود که بگویید: اینها درویش هستند و به جرم درویشی و تصوّف سراغ ما بیایید. این که دیگر حرف ما نبود! این که روایت امام علیه‌السّلام است، این که اخبار و احادیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است! عمل کردید یا نکردید؟! اگر عمل نکردید، اول عمل کنید. می‌دانید این حرف یعنی چه؟! این حرف یعنی شما اعتقادی به خود مطلب ندارید. کلامی که امام صادق علیه‌السّلام به عنوان بصری می‌فرماید، حتماً باید امام صادق علیه‌السلام به‌جای من اینجا حضور داشته باشد، بنشیند و این مطلب را بگوید تا ما بپذیریم؟! نه، این مطلب در

کتاب هست، اگر ما به امید روزی باشیم که امام صادق علیه‌السلام بیاید و روی منبر بنشیند و از او این مطلب را بشنویم تا بپذیریم او امام ما نیست، او امام توهّمی و تخیلی ما است، امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: من همین الآن و در این مجلس هم حضور دارم. همین‌که شما آمدید و این روایتی که از من آمده را می‌خوانید و می‌شنوید و تفسیر می‌کنید و فهم می‌کنید و به آن عمل می‌کنید، این حضور من است. این معنا، معنای اخلاص است.

منتظرین واقعی امام زمان علیه‌السلام

اگر نظر رفقا باشد، در جلسهٔ قبل یا در دو سه جلسهٔ قبل، این مطلب را عرض کردم: ما که منتظر ظهور حضرت هستیم اگر به این امید زندگی کنیم و منتظر باشیم که حضرت بیاید و بنشیند و در کنار ما صحبت کند آن وقت ما مطلب را بپذیریم، او امام زمان علیه السلام نیست و ما منتظر نیستیم. او یک فرد عادی است، ما در آن صورت به قیافهٔ امام علیه‌السّلام توجه کردیم نه به شخصیت امام، به سیمای امام توجه کردیم نه به باطن و حقیقت امام. لذا اگر امام زمان علیه‌السلام بیاید، حضرت که از نظر

ظاهری آن‌گونه که گفتند ـ ما که ندیدیم ـ سیمای معتدل و جاذبی دارند، اگر امام زمان علیه‌السّلام بیاید و چندان هم از یک سیمای جاذب برخوردار نباشد، تا حضرت را می‌بینیم یک‌دفعه عقب می‌رویم. آیا این امام زمان است؟! بعد هم می‌گوییم: خب دیگر شده است! رفقا اینها خنده ندارد، اینها واقعیت است، باید توهّمات را از ذهن خودمان بیرون کنیم، اینها تخیلات است. آن افرادی که در اشعارشان برای امام حسین علیه‌السلام و غیر امام حسین علیه‌السلام، اشعار عاشقانه می‌سرایند و یک مشت جوان‌ها را به‌دنبال خود می‌کشانند، اینها نمی‌دانند که این نحوهٔ مدح کردن، مذمّت امام علیه‌السلام و اهانت به ولایت و شخصیت امام علیه‌السّلام است. اولاً این‌طور نبوده که سیمای امام حسین علیه‌السّلام از همه زیباتر باشد، سیدالشّهداء یک صورت معمولی داشته‌اند. امام حسن مجتبی علیه‌السلام صورتشان زیبا بود ولی صورت سیدالشّهدا یک صورت معمولی بود. حالا ما شخصیت جاذب مقام ولایت را که عالم ملک و ملکوت و لاهوت و جبروت و مادون اراده و مشیت پروردگار را در همه عوالم مجرّد و

ماده استیعاب کرده، در یک قالب صورت زیبا که هرکس می‌بیند، خوشش می‌آید و فریفته می‌شود و عاشق می‌شود و دنبالش راه می‌افتد، در این قالب مطرح و بیان کنیم، این معرفی شخصیت امام است؟! این اهانت به امام و کوبیدن امام و از بین بردن واقعیت امام علیه‌السّلام است. اگر مردم بیایند و ببینند این امام زمانی که این‌همه ... . البته الحمدلله نقاش‌ها عکس امام زمان علیه السلام را نمی‌کشند، او غایب است و الاّ عکس امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم‌السّلام، از این عکس‌های من‌درآوردی و مزخرف و چرت و پرتی که هرچه سعی بکنند و ابروی کمانی و بینی قلمی دهند و لب کذا و صورت را بیارایند و بعد هم انسان آن عکس را قاب کند و آنجا بگذارد. آن چه عکسی است؟! عکس چه است؟ این خرافات چیست؟! عکس امام گذاشتن یعنی چه؟! این عکس‌ها خلاف شرع است، گذاشتنش خلاف شرع است، حتماً انسان باید عکس امام علیه‌السلام را آنجا بگذارد و بگوید این امام حسین علیه‌السلام است. بچهٔ انسان نگاه بکند و

بگوید این امام حسین علیه‌السلام است. کجا امام حسین علیه السلام و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم این هستند؟! کجا امام سجاد علیه‌السلام این است؟! اینها همه تخیلات است.

در زمان مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ یک شب زنگ در منزل به صدا درآمد. ظاهراً شب بیست و نهم صفر یا شب بعد از شهادت امام رضا علیه‌السّلام بود. همین‌که زنگ زدند من با مرحوم آقا در حیاط بودم ـ بدون اطلاع قبلی ـ مرحوم آقا فرمودند: «این افراد را ببر و پذیرایی کن و به آنها محبت کن و صحبت کن ولی من با آنها ملاقات نمی‌کنم.» ما دیدیم دو تا خانم و دو تا مرد هستند و می‌خواهند آقا را ببینند. گفتم: بفرمایید بالا! رفتم و نشستم و با آنها گرم گرفتم و صحبت کردم. گفتم: شما قبلا تماس گرفته بودید که اینجا بیایید؟ گفتند: «نه! تماس نگرفته بودیم.» گفتم: مقصودتان چیست؟ یکی از آن افراد گفت: «من عکس امام زمان علیه‌السّلام را کشیدم و می‌خواهم به آقا نشان بدهم.» گفتم: کسی شما را اینجا فرستاده است؟ یک مرتبه ساکت شدند، گفتم: فلان کس فرستاده؟ گفتند:

«بله.» گفتم: عکس را بدهید. عکس را گرفتم و به آقا نشان دادم، گفتم: اشخاصی هستند با این خصوصیات که ظاهراً تحصیلاتشان هم در این دانشکده هنرهای زیبا بود، اینها عکس امام زمان علیه‌السلام را کشیده‌اند و می‌خواهند ببینند واقعیت دارد یا نه؟ فرمودند: «ببینم!» تا باز کردند، فرمودند:

برو مؤدبانه و خلیق عکس را به آنها بده و بگو ایشان این‌طور نیستند که هر کسی بتواند ادراك کند، شاید اینها تخیلات و توهمات باشد، مخصوصاً افرادی که در این رشته‌ها کار می‌کنند، طبعاً بیشتر در چنین زمینه‌هایی آمادگی دارند، و ممکن است زمینه‌ای برای این‌گونه تخیلات وجود داشته باشد.

آمدم و مقداری صحبت شد، گفتم: نه، این عکس نیست و شما هم به دنبال این مطلب نباشید. مهم این است که انسان به دنبال راه آن حضرت باشد. گفتم: اگر حضرت الآن بیایند و در کنار شما بنشینند و صحبت کنند، شما چه درخواستی از ایشان می‌کنید؟ چه می‌گوییم؟ حرفی را که حضرت می‌زنند این است: شما که ادعای تشیع ما را می‌کنی، همان‌طوری باش که مورد رضای ماست، این حرف را نمی‌زنند؟! خب بسم الله، همین الان همان‌طوری باش که مورد رضای ما هست، چرا حتماً باید مرا ببینی؟! چرا تا من نباشم نباید حرف مرا بشنوی؟! چرا حتماً باید حرف را از دهان خود من بشنوی تا

بپذیری؟!

یک وقت یک حرف مشکوک است، انسان باید به مقتضای قاعده عمل کند. ولی اینکه حتماً باید ببیند و حتماً باید بنشیند، این کار، کار عوام است. این کار، کار آن شخصی که می‌خواهد روح و سرّ خود را متصل به روح و سر و ضمیر امام زمان علیه‌السلام خودش قرار بدهد نیست. او در یک آن، امام را از خود جدا نمی‌بیند من واقعاً رفقا ـ الان که دارم این حرف را به شما می‌زنم ـ از خودم بی‌رودربایستی شرمنده‌ام! صادقانه می‌گویم. این حرف را می‌دانم درست است و روز قیامت هم پایش می‌ایستم ولی خودم عامل به آن نیستم، ما باید روش خودمان را آن‌طوری که منطق عرفان و توحید الهی به ما یاد می‌دهد قرار دهیم. امام را باید در کنار خودمان [ببینیم.] مگر امام علیه‌السلام در همین روایات نیامده است؟! این حرف، حرف درویش‌ها است؟! یعنی ائمه علیهم‌السلام همه صوفی هستند؟! این که حرف روایات است! اینکه امام علیه‌السّلام می‌فرماید: «هیچ چیزی نیست الا اینکه ما از آن اطلاع داریم.» این حرف درویش‌ها و صوفی‌ها است

یا نه؟! آنکه امام علیه‌السّلام می‌فرماید: «**نزّلونا عَن الرُّبوبیة و قولوا فینا ما شِئتُم**؛[1] ما را خدا ننامید و هرچه می‌خواهید اسم ما را بگذارید» فقط خدا نگویید، ما به هر کجا برسیم و در هر کجا باشیم عبد هستیم و او معبود است و همین ما را بس! در هر مرتبه‌ای باشیم ما مخلوق هستیم و او خالق، در هر منزله‌ای باشیم ما متأثّر هستیم و او مؤثر، ما مسببیم و او سبب، ما مخلوق هستیم و او اله است و بعد هرچه می‌خواهید دربارهٔ ما بگویید و خودشان هم مگر ثابت نکردند؟! مگر اصحاب ائمه علیهم‌السلام خدمت امام علیه‌السّلام می‌رسیدند، امام علیه‌السّلام از ما فی الضمیرشان خبر نمی‌داد؟! این مطالب آن‌قدر ریخته که انسان نمی‌داند از کجا شروع کند و کدام را بگوید! مگر از قبل و بعد و آینده و همه چیز نمی‌گفتند؟! مگر امیرالمؤمنین و امام سجاد و امام باقر علیهم‌السّلام این‌همه نمی‌گفتند؟!

شخصی درب منزل موسی بن جعفر

---

[1] منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمهٔ آیةالله حسن زادهٔ آملی، ص ۳۳.

علیهماالسّلام آمده و یک نیّت سوئی کرده است، هنوز وارد نشده حضرت می‌فرمایند: «**لا أُمَّ لَك**»[1] مادر تو را نزاید!» این چه نیتی بود که کردی؟! این معلوم است که امام علیه‌السلام است! اینکه دیگر انسان شکی در آن ندارد. گرچه بگذریم از اینکه یک‌عده مدعیان علم و از همهٔ جهّال جاهل‌تر سنی‌ها آمده‌اند و علم ائمه علیهم‌السلام را اعتراف کرده‌اند آن‌وقت در میان ما عده‌ای درآمده‌اند که علم امام علیه‌السلام را انکار می‌کنند، این دیگر خیلی واقعاً جای مزاح و تفنن و فکاهی دارد!

شما کتاب سبط بن جوزی را مطالعه کنید، ینابیع‌المودة سلیمان قندوزی را ببینید، در آن راجع به علوم و مطالب غیبی که از ائمه علیهم‌السّلام رسیده است به چه مرتبه‌ای است، روایاتی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم راجع به علوم ائمه علیهم‌السّلام نقل شده، اعترافاتی که سیوطی راجع به علوم ائمه علیهم‌السّلام کرده است، مطالبی را که شافعی گفته است، یکی از ائمهٔ اربعهٔ اهل تسنن

---

[1] الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۷۲.

راجع به امیرالمؤمنین علیه‌السّلام، اشعاری که گفته است. مطالبی را که ابن ابی‌الحدید راجع به امیرالمؤمنین علیه‌السّلام گفته است، اینها همه اعترافات علمای اهل تسنن است، آن‌وقت در میان ما کسانی می‌گویند: «نه! چه کسی گفته است؟! امام که علم غیب نداشته است!» ﴿وَلَوۡ كُنتُ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ لَٱسۡتَكۡثَرۡتُ مِنَ ٱلۡخَيۡرِ﴾[1]؛ «اگر من علم غیب داشتم، زندگیم زندگی خوبی بود.» یعنی این‌قدر انسان باید نفهم باشد که اصلاً معنای آیه را نمی‌داند راجع به چیست! آن ﴿لَٱسۡتَكۡثَرۡتُ مِنَ ٱلۡخَيۡرِ﴾ در مقام بشریّت است؛ یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمایند: «اگر من یک بشر بودم این علم غیب من باعث تجمّع و ازدیاد و بهترشدن زندگیم بود.» اما آن آیه دیگر که می‌فرماید: ﴿عَٰلِمُ ٱلۡغَيۡبِ فَلَا يُظۡهِرُ عَلَىٰ غَيۡبِهِۦٓ أَحَدًا ۞ إِلَّا مَنِ ٱرۡتَضَىٰ مِن رَّسُولٖ﴾[2] را فراموش کرده است. این موقعیت امام

---

[1] سوره اعراف (۷) آیه ۱۸۸.

[2] سوره جن (۷۲) آیه ۲۶ و ۲۷.

علیه‌السّلام است.

در مکتب توحید و عرفان این را به ما یاد می‌دهند که امام علیه‌السّلام از خود شخص شما، به شما و به افکار شما نزدیک تر است، این برای مکتب توحید است. امام علیه‌السّلام در کنار و جنب شما است و مواظب شما و سرائر شما است. آن‌قدر که من از مرحوم پدرم راجع به این مسئله مطلب دارم قابل شمارش نیست، چه برسد به امام زمان علیه‌السّلام! با ایشان نشسته بودم یک مرتبه می‌دیدم یک مطلبی گفتند و خبری می‌دهند. در یک ملاقاتی که ما با حضرت آیة الله خامنه‌ای در مشهد بعد از فوت مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ داشتیم که ایشان می‌خواستند دیدنی از ما باشد، ما خدمت ایشان رفتیم، از این قضیه‌ای که اتفاق افتاده خیلی متأثّر بودند. اتفاقاً ایشان به ما فرمودند: «همان‌طوری که والد شما راجع به استادشان کتابی نوشتند بر شما هم لازم است که راجع به ایشان کتابی مثل روح مجرد بنویسید.» البته هنوز ما موفق نشدیم. إن‌شاءالله امیدواریم که در طی همین نوشتجاتی که در اسرار ملکوت هست، گوشه‌ای از آنچه را که دیدیم و

شنیدیم و تجربه کردیم و براساس محدودیت ذهنی و نقصان فکر و سعهٔ خودمان بتوانیم تاحدودی این مطالب را برای دوست‌داران مکتب اهل بیت و سوختگان حریم ولایت، مسئله را بیان کنیم. ایشان این مسئله را فرمودند و گفتند:

من قطع دارم والد شما راجع به مسائل غیبی اطلاع داشتند، چون در ملاقات‌هایی که من با ایشان داشتم، ایشان گاهی اوقات مطالبی را می‌گفتند که غیر از من و خدای من کسی از آن مسائل خبر نداشت.

این حرف، حرف یک آدم عالمی است، یک آدم درس خوانده این حرف را می‌زند که آدم جاهلی نیست. حالا ما راجع به امام علیه‌السّلام این‌قدر قائل نیستیم؟! ما راجع به امام علیه‌السّلام معتقد نیستیم؟! علم غیب را چه کسی می‌داند؟! علم غیب را فقط خدا می‌داند! چه نتیجه‌ای می‌گیریم و چه فایده‌ای دارد؟! چه اثری دارد؟! گیرم که آمدیم و این چرت‌وپرت‌ها را هم گفتیم، خودمان را خراب کردیم، دست از عناد و غرض برداریم. امام علیه‌السلام چیز دیگری است و در یک افق دیگری است. امام رضا علیه‌السّلام می‌فرمایند که اوهام عقول شما ـ یعنی عقول شما همه وهم است و عقل نیست ـ کی می‌تواند به مقام امامت و ولایت برسد؟! از این صحبت‌ها دست بردارید. پس انسان باید به

آنچه که می‌رسد اطمینان داشته باشد و عمل بکند. این مقام، مقام اخلاص است. همان‌طوری که امیرالمؤمنین علیه‌السّلام می‌فرمایند: «در عملی را که انجام می‌دهد، در آن عمل غیر از خدا نباید شریک باشد.» غیر خدا در آن عمل نباید دخیل باشد؛ در تمام اعمال انسان، چه قبل از انجام دادن و چه در حین انجام دادن. حضرت فرمودند: «**وَ لَم یشغَل قَلبَهُ بِما تَرَی عَیناه**؛ آنچه را که چشمش می‌بیند دلش را مشغول نکند.آنچه را که گوشش می‌شنود یاد خدا را فراموش نکند.»

آن هدفی را که در مقابل چشمش قرار داده است، نگذارد آن نشانه به این طرف و آن طرف برود، یک هدف را در ذهن داشته باشد و بیاید و در همان هدف بنشیند. اینهایی که هواپیما را حرکت می‌دهند اینها چکار می‌کنند؟ هدف رسیدن در یک جاده و باند است، آنجا در یک شهر بنشیند، اول آن باند را درنظر نمی‌گیرد، اول نقطه‌اش را از نقطه‌نظر جغرافیایی با یک کشور تنظیم می‌کند. خط مسیر را طبق آنچه که برایش تعیین شده است، حرکت می‌دهد و راه می‌رود تا به آن کشور می‌رسد، وقتی به آن کشور

رسید، آن شهر را تعیین می‌کند و درجه را روی طول و عرض جغرافیایی آن شهر می‌گذارد، قبل از اینکه به آنجا برسد، سی کیلومتر قبل از اینکه برسد، آن نقطه‌ای را که باید بنشیند، درجه را روی آن تنظیم می‌کند، نمی‌گذارد یک درجه این‌طرف و آن‌طرف برود، وقتی‌که نزدیک هشت کیلومتری رسید، تازه باند را تعیین می‌کند و درجه را روی باند می‌آورد، وقتی‌که آن علامت آمد و در مقابل قرار گرفت آن‌وقت معلوم است که باید روی آن باند بنشیند، حتی اگر دو باند در کنار هم باشد، روی باند چپ نمی‌تواند بنشیند، چون باند راست و باند چپ دو فرکانس مختلف دارد. اینجا کسانی هستند و لابد اطلاع دارند، اگر اشتباه می‌کنم بفرمایید. درجه را می‌گذارد، دقیق می‌آید، حتی اگر پرده را هم بیندازند و بیرون را هم نبیند، از روی همان درجه می‌نشیند، این می‌شود شیعهٔ امیرالمؤمنین علیه‌السلام. از یک کشور در آن طرف نیمکرهٔ زمین می‌آید و در آنجا دقیق می‌نشیند، این شیعه است. امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمایند: آن شاقولی که برایت درنظر

گرفتم، خدا را در ذهنت هست، آنچه خدا در ذهنت هست، تا خواست درجه این‌طرف و آن‌طرف برود، بیاور و درستش کن. تا خواست مقداری باد تکان دهد، برگردان و حرکت را درست کن که دقیق بیایی و آنجا بنشینی.

فرق اخلاص در عمل اهل عرفان با غیر آنها

مرحوم قاضی یک‌وقت در مسجد کوفه رفته بودند؛ به همت خودشان و وسائطی که از تبریز آمده بودند، یک مبلغی در اختیار ایشان قرار دادند، دستشویی و وسائل راحتی و حمام ساخته بودند برای زواری که می‌آمدند و در مسجد کوفه بیتوته می‌کردند. وقتی که تمام شد، روز آخر آمدند و دیدند در آن بالا کاشی گذاشتند که این بنا به همت و اهتمام حضرت آیةالله حاج سید علی قاضی در سنهٔ فلان به اتمام رسید. این مرد، مرد الهی است. ایشان که دنبال هوی و اسم نیستند، ایشان از اینها فرار می‌کنند نه اینکه بدشان می‌آید. آن‌چنان غضب و عصبانیت بر ایشان غلبه کرد که کلنگ و تیشه را برداشتند و کوبیدند و زدند و کاشی‌ها را خرد کردند؛ نگفتند بکَنید، اصلاً کار به اینجا نکشید. چنان کوبیدند و

زدند و از نردبان بالا رفتند و یک‌یک تمام این کاشی‌ها را خرد کردند و زمین ریختند، وقتی زمین ریختند، شروع به خندیدن و شعف کردند، اینها تظاهر نبوده است. حالش این‌طور بوده است! یعنی وقتی که زمین ریخت کیف کرد، به به! حالا یک چیزی شد و حالا کیف دارد. اسم من را آن بالا گذاشته اید ؟ نام من را آن بالا گذاشته اید ؟ این یک مکتب. مکتب دیگر تا اسم را در آن بالا نگذارید، من پول نمی‌دهم! میان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان، بلکه تا عرش اعلی است! این را می‌گویند: اخلاص العمل لله امیرالمؤمنین می‌گویند این جور باید اخلاص داشته باشید. اگر می‌خواهی وقتت به بطالت نگذرد. حالا مرحوم قاضی که این کار را انجام داده است، آیا واقعاً اگر این اسم بود، ناراحت می‌شد؟! نه، اصلاً هم ناراحت نمی‌شد! ولی می‌خواهد اصلاً در مقابل او اسمی از خودش نباشد. تا این حد می‌خواهد مراعات کند. الآن رفقا می‌خواهیم کم‌کم به آن مرتبه آخر برسیم. می‌خواهد اصلاً در مقابل او اسمی نباشد، نه‌اینکه اگر اسمی بود

ناراحت شود، برایش تفاوتی نداشت. حالا اگر فردا می‌آمدند و می‌گفتند این کاشی‌هایی که شما دیروز دیدید، یک نفر آنها را کنده است، می‌گفتند: خدا خیرش بدهد. ولی این عصبانیت ایشان برای این است که چرا در قبال «او» باید اسمی باشد، اصلاً من چه کسی هستم که باید اسمم آنجا باشد! ناراحت بشوم یا نشوم! من اصلاً چه رقمی هستم که باید اسم مرا بالای در مسجد کوفه بگذارید؟! جایی که امیرالمؤمنین علیه‌السّلام نماز می‌خوانده اسم من را می خواهید آنجا بگذارید؟! دست شما درد نکند! جایی که محراب امیرالمؤمنین است، مجسمهٔ خلوص و مظهر نازلهٔ اسماء و صفات الهی در اینجا بوده است، حالا می‌خواهید اسم ما را اینجا بگذارید؟! اینها نکته‌هایی است که این گروه به ما یاد داده‌اند. اینها را ما جای دیگر پیدا نمی‌کنیم، امثال مرحوم قاضی و مرحوم آخوند همدانی و مرحوم انصاری و مرحوم حداد و مرحوم آقا و امثال مرحوم علامه طباطبائی رضوان الله تعالی علیهم اجمعین. ما این مطالب را در این افراد می‌یابیم، این نحوه عمل را در این افراد پیدا می‌کنیم. ممکن است بعضی‌ها بر

حسب ظاهر بگویند نه آقا، اسم نباشد ولی در باطن آیا اگر فردا یک اسم دیگری را گذاشتند هم تغییر نمی‌کنی؟! شما اینجا را ساختی، بیایند و بگویند این حسینیه و این مسجد به اهتمام و سعی و بذل توجه فلان شخص و فلان تاجر و خدمتگزار انجام شده است. آن موقع هم فرقی نمی‌کنی؟! اگر فرقی نکردی که جای امیدواری هست.

البته همیشه هست، ما نمی‌خواهیم ناامید کرده باشیم، خدا رحمتش رحمت واسعه است و این هم مهم نیست که الآن ببینیم این مطالبی که به گوش ما می‌رسد، ما اهل این حرف‌ها نیستیم، راه زیاد است، «با کریمان کارها دشوار نیست»[1] راه، راهی است که خدا باز کرده است، مرحوم آقا می‌فرمودند: «ما سفره را باز کرده‌ایم، چرا نمی‌آیید بنشینید؟!» سفره باز شده است. این عملی را که انسان انجام می‌دهد باید ببیند که چند درصد این عمل خالص است؟ مقدارش چقدر است؟ در خودش غور و تفحص

---

[1] مثنوی معنوی (میرخانی)، دفتر اول، ص ۷:
تو مگو ما را بدان شه بار نیست *** با کریمان کارها دشوار نیست

کند. عمل را انجام می‌دهیم، به نظرمان عملِ خیر است. تألیف می‌کنیم، کتاب می‌نویسیم، به‌به راجع به این مسئله کتاب نوشتیم و مشکلی از مشکلات را حل کردیم، معضلی از معضلات را گشودیم، تابه‌حال این مطلب گفته نشده است، تابه‌حال این مطلب نوشته نشده است، دلمان شاد و خرسند از اینکه این مسئله توسط «ما» انجام گرفته است، گیر اینجاست، خیال می‌کنیم، فلان کار را «ما» انجام می‌دهیم، فلان قدم خیر را «ما» برمی‌داریم!

یک دفعه مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ به یک نفر گفته بودند که شما باید عمامه بگذارید. من از ایشان سؤال کردم: این مطلبی را که شم ا به ایشان گفتید، به عنوان یک دستور است؟ ایشان فرمودند: «من این مطالب را نمی‌فهمم، ایشان باید عمامه بگذارد، راهش همین است!» گفتم: متوجه شدم. در صحبت‌هایی که با آن فرد می‌شد گفتم: آقاجان، این را برای شما گفتند. می‌گفت:

نه مسئله این‌طور است، ما مطلب را بهتر می‌فهمیم، اجتماع الآن این اقتضا را می‌کند. بدون عمامه بیشتر می‌شود کار کرد، الآن در اجتماع حرف غیر معمم را بهتر می‌پذیرند، نسبت به معممین مسائل و حساسیت‌هایی هست سوءظن‌هایی به‌وجود آمده است.

چند ساعت صحبت کرد، درنهایت گفتم: آقا جان! شما می‌خواهی برای چه کسی کار کنی؟!

می‌خواهی برای خودت کار کنی یا برای خدا؟! اینجا دیگر مفرّی نیست. آیا این مقدار قبول داری مطلبی را که آقا گفته اند روز قیامت می‌توانند از عهدهٔ سؤال و جوابش بر بیاید یا نه؟ اگر نمی‌تواند پس به‌دنبال کارت برو! چون ایشان یک آدمی است که نمی‌تواند دنبال حرف‌هایش را آن طرف بگیرد. نمی‌تواند مسئولیت حرف‌هایی که در این دنیا می‌زند را بپذیرد و در آن طرف جواب بدهد و برای چه دنبال چنین آدمی برویم؟! مگر بیکاریم؟! مگر احمقیم؟! خب برویم دنبال کار خودمان! این را که نمی‌توانی قبول کنی؟! گفت: «نه!» گفتم: ایشان فردی است که اگر حرفی بزند می‌تواند در قبال خدا بایستند و مسئولیتش را به عهده بگیرد. اگر ایشان این حرف را زده است، پس مسئولیتش را می‌تواند به عهده بگیرد، شما دیگر چه جوابی دارید؟! گفت: «فلانی نفسم نمی‌گذارد.» گفتم: خدا خفه‌ات کند! هشت ساعت است سر مرا بردی، از اول می‌گفتی، من که می‌دانم از اول قضیه چیست! تا الآن هم همین است و هزار سال هم بگذرد تا این عمامه نگذارد فایده ندارد.

حالا کار می‌کنیم، کتاب می‌نویسیم و دین را تبلیغ می‌کنیم، همه درست است، نمی‌خواهم بگویم: اینها باطل است، اینها کار خوب است ولی تمام اینها در همین حد ما را نگه می‌دارد نه بیشتر! اینها ما را بالاتر نمی‌آورد و در همین حد ما را نگه می‌دارد. این طرف می‌رویم، این گوشه و آن گوشه دور می‌زنیم، کنار این ستون می‌نشینیم و می‌ایستیم. دیگر طبقه دوم و سوم و چهارم نمی‌رویم و در همین‌جا می‌مانیم. این مسئله، مسئلهٔ اخلاص است. نه گاهی‌اوقات، اصلاً چرا گاهی اوقات بلکه همهٔ اوقات نفس می‌آید و مطلب را برای انسان جلوه می‌دهد، همهٔ ما گرفتاریم. از خود بندهٔ گوینده تا رفقای عزیز که قطعاً از ما جلوتر هستند ولی همه باید سعی کنیم. عرض کردم که با کریمان کارها دشوار نیست. با توکل بر خدا و عنایت امام علیه‌السّلام که از پدر و مادر به ما نزدیک‌تر و محب‌تر و دلسوزتر هستند، إن‌شاءالله ما را رها نمی‌کنند! ولی یک قدم می‌خواهد. یک‌خرده می‌خواهد، اگر انسان این‌جور بنشیند و نفس خود را به محاسبه بکشاند، در کارهایی که انجام می‌دهد فکر کند و حساب برسد. اگر این‌طور باشد امام

علیه‌السّلام کمکش می‌کند، امام زمان علیه‌السلام برای چه زنده است؟! امام زمان علیه‌السلام برای همین زنده است که یک دلسوخته‌ای بگوید: یا صاحب الزمان! می‌خواهم این کار را انجام بدهم. حضرت می‌فرماید: لبیک! می‌کشاند. آن حالی که برای ما پیدا می‌شود، کشش امام علیه‌السلام است، از آنجاست. بدون آنجا سر سوزنی امکان حرکت نیست. هر کس سر سوزنی رفته، پیش من بیاید. سر سوزن امکان حرکت نیست. همین‌که می‌خواهیم قدم برداریم، آن شوقی که احساس می‌کنیم، از آنجا می‌آید. کشش از آنجا می‌آید. از این مرتبه آمدیم، به کجا می‌خواهیم برسیم؟! به مرتبه‌ای که در آنجا اصلاً دیگر خود نباشد، این مرتبه دیگر مرتبهٔ عالی است!

منظور از مسلم و حنیف در روایت امام صادق علی‌السلام

از امام صادق علیه‌السّلام راجع به این آیه سؤال می‌کنند، آیه راجع به حضرت ابراهیم علیه‌السّلام است که ﴿مَا كَانَ إِبْرَٰهِيمُ يَهُودِيّٗا وَلَا نَصْرَانِيّٗا وَلَٰكِن كَانَ حَنِيفٗا مُّسْلِمٗا وَمَا

كَانَ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ﴾[1] این معنای حنیف و مسلم چیست؟ حضرت می‌فرمایند:

أی خالصاً مخلَصاً لا یکون فی قلبه الا الله؛[2] «کسی که به مقام خلوص رسیده و به درجه اخلاص رسیده است؛ یعنی از مقام عمل رد شده است و دیگر در آنجا خود را در قبال خدا نمی‌بینید.»

مراتب بالای اخلاص عملی

بنده وقتی‌که می‌خواهد اطاعت مولا را بکند برای چه اطاعت مولا را می‌کند؟ برای اینکه می‌خواهد کاری را انجام بدهد. حالا صرف‌نظر از آنهایی که بنده فراری و عبد آبق و از مسئولیت و تحت اطاعت مولا فرار می‌کنند. به آنها مطلبی نیست. کسی که می‌خواهد عملی را برای رضای محبوب خود انجام بدهد. برای چه؟ برای اینکه محبوب او خوشش بیاید و قصدش هم فقط محبوب است، این بالاترین است و همهٔ آرزوی ما این است. شما کاری برای رفیقتان انجام می‌دهید که رفیقتان خوشش بیاید و از شما اظهار رضایت کند. کاری برای پدرتان انجام می‌دهید که از شما اظهار رضایت کند، برای دنیا هم انجام نمی‌دهید فقط برای رضایت مادرتان انجام می‌دهید. احترام به والدین از اوجب واجبات است،

---

[1] سوره آل عمران (۳) آیه ۶۷.

[2] رجوع شود به جامع الأخبار، شعیری. ص ۱۰۰.

مرحوم آقا ـ رضوان الله علیه ـ می‌فرمودند: «آن کسی که به والدینش احترام نگذارد، راه صعود به پروردگار برای او بسته است.» امکان ندارد کسی بخواهد این راه را با نارضایتی والدین طی کند. خیلی مسئله، مسئله مهمی است! چه والدین مسلم و مسلمه باشند و چه نباشند، چه شیعه باشند چه نباشند، چه مسلمان باشند یا مسیحی باشند یا زرتشتی باشند یا بی‌دین باشند، تمام اینها همه به کنار، احترام به والدین واجب است. انسان عملی را برای خدا انجام می‌دهد که رضایت خدا را جلب کند. احساس کند این کار، کاری است که برای خدا بوده است و خودش را در کفهٔ ترازو بگذارد و در معیار و سنجش خود را بیازماید. ببیند عملش برای خدا بوده است و احساس رضایت کند. اما از اینجا که بخواهیم حرکت کنیم، به یک جایی می‌رسیم که آن مقام، مقام اخلاص است و در آنجا دیگر عبد و خدایی وجود ندارد. کاری که بنده می‌کند، دیگر این نیست که خدا راضی باشد. بنده اصلاً خود را نمی‌بیند و خود را اصلاً احساس نمی‌کند. البته این

مرتبه دارد. إن‌شاءالله با عنایت خدا! خدا باید دستگیری کند. دیگر در آنجا مقام، مقام اخلاص است. انسان احساس می‌کند آلت و وسیله‌ای بیش نیست، همین اندازه و مطلب تمام شد. اینکه کاری کند که رضایت خدا به دست بیاید، رضایت امام علیه‌السلام به دست بیاید، این هم کنار می‌رود. آنجا فقط خدا می‌ماند و بس! آنجا فقط ولایت است و بس! نه اینکه این بخواهد برای ولایت و امام علیه‌السلام کار کند و قصدش هم اخلاص است، در این حرفی نیست. حتی اگر برای امام علیه‌السلام کار کرد و به نام دیگری درآمد، آن اشکالی ندارد!

خدا مرحوم چمران را رحمت کند! مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ یک وقتی راجع به ایشان می‌گفتند: «ایشان شخصی است که اگر یک کاری را به اسم دیگری انجام بدهد، طوریش نمی‌شود.» من یک چنین تعبیری از ایشان شنیدم و یک انسانی است که می‌خواهد مخفیانه کاری را انجام دهد. خدا رحمتشان کند! ما از این افراد خیلی کم داریم. این خیلی مقام خوبی است که انسان کاری را که می‌خواهد انجام دهد، قصدش قصد اخلاص است و

برای خداست ولو به اسم دیگری. ولی مقام اولیاء این است که انسان اصلاً خود را نمی‌بیند تا برای کسی بخواهد کاری کند یا نکند، این همان است که «لا یکون فی قلبی الا الله» یعنی خود کنار می‌رود و خدا این را می‌گیرد. این شخص می‌شود **«ولا یدع أیّامه باطلاً»** این شخص دیگر روزگارش را به بطالت نمی‌گذراند. انسان به یک حد و مرحله و وضعیتی می‌رسد که دیگر اصلاً خود را نبیند، دیگر احساسی نکند، دیگر اختیاری نبیند. بنده در آن مجلس بودم که مرحوم آقای حداد ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌فرمودند:

من حالی دارم که می‌بینم همین بچهٔ شیرخوارهٔ دو، سه ماهه به همین مقدار اختیار دارد که اراده می‌کند سینهٔ مادرش را بگیرد و از مادر استرزاق کند، حتی این حال و اختیار را هم من در خودم نمی‌بینم!

یک‌چنین شخصی که این اراده و اختیار را در خود نمی‌بیند آن وقت می‌خواهد کار را برای خدا انجام بدهد؟! این کسی نیست و شخصی نیست. نباید بگوییم: کی به اینجا می‌رسیم؟! نه، اول ما از مقام اخلاص شروع کنیم تا إن‌شاءالله توفیق الهی نصیب بشود تا به اینجا برسیم، حد را باید لحاظ کنیم و نباید ناامید باشیم.

یک وقتی در مشهد زمان مرحوم آقا ـ رضوان الله

تعالی علیه ـ عصر جمعه‌ای بود، بعد از دعا ایشان مفاتیح را به من دادند و گفتند: «راجع به بعضی از این فقرات توضیح دهید.» ما شروع به صحبت کردن کردیم، ظاهراً بعضی از فقرات راجع به اخلاص و خلوص و اینها بود. من در آنجا یک مثالی زدم، گفتم: یک وقت یک شخصی برای زیارت به مشهد می‌آید، می‌رود و حضرت را زیارت می‌کند که مراتبی دارد و حضرت با بزرگواری خود انسان را می‌پذیرند و قبول می‌کنند، انسان ثوابی می‌برد و خود را در تحت ولایت امام علیه‌السّلام داخل می‌کند. این هم رفقا بدانیم وقتی به زیارت امام علیه‌السّلام می‌رویم، ـ خیلی‌ها سؤال کردند ـ که به چه نیتی برویم و از امام چه بخواهیم؟ گفتم: زیارت امام که نیت نمی‌خواهد می‌رویم زیارت و تمام شد! دیگر برویم که از امام چیزی بگیریم، این داد و ستد است و سالک این کار را انجام نمی‌دهد. سالک به زیارت امام علیه‌السّلام می‌رود، همین! یابن‌رسول‌الله آمدم شما را زیارت کنم همین، تمام شد! خود حضرت می‌داند که قضیه و مسئله چیست. به زیارت سیدالشّهداء می‌رویم، همین، زیارت می‌رویم و

برگردیم، زیارت امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌رویم، همین، زیارت آمدیم، این مقام خیلی بالاتر از این است که انسان بگوید حالا که من می‌خواهم به زیارت بیایم، پس بالأخره راه و مسافتی آمدیم. دیگر چه عرض کنم و بقیه را نگویم، پولی خرج کردیم، دیگر [بیان اینها] شرم آور است، یک چیزی در قبالش بدهند. برای زیارت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه بقیع علیهم‌السلام آمدیم و همین، تمام! گفتم: شخص می‌آید، زیارت امام رضا علیه‌السلام را می‌کند و برمی‌گردد، می‌خواهد برود بر وسیله سوار شود، می‌بیند دو ساعت تأخیر دارد می‌گوید: حالا چه کار کنیم؟ حالا که تأخیر دارد، دوباره یک زیارت برویم. اگر تأخیر نداشت آیا تو می‌رفتی، حالا می‌بینی چه کار کنی؟! می‌آیی زیارت، این درست نیست! وقتی که من این حرف را زدم یک دفعه حضرت آقا مچ ما را گرفتند، این کلام ایراد دارد! گفتند:

نه آقا جان! چه می‌گویی؟! نه، درست نیست. اینکه الآن دیده دو ساعت تأخیر دارد می‌توانست جاهای دیگر و اماکن دیگر برود، اینکه آمده زیارت امام رضا علیه‌السّلام را اختیار کرده است آیا ارج ندارد؟!

یک‌وقت می‌گوییم: درهرحالی می‌آمد، اما یک‌وقت می‌گوییم: حالا که دیر شده است، به

زیارت برویم. نه‌اینکه این مورد قبول نیست. حضرت این مقدار را قبول می‌کند شما یک دفعه شمشیر را نکش و بگو اصلاً قبول نیست! پنجاه درصد قبول است، سی درصد قبول است ولی به همان مقدار مورد پذیرش است. خب می‌توانست به اماکن دیگر برود. این مسیر است. یعنی خدا راه را برای ما باز کرده است که هرچه بهتر می‌توانیم در ارتباطمان و در زندگی شخصیمان و در عبادت با خدایمان در کارهایی که انجام می‌دهیم و در مسائل روزمره‌ای که با او ارتباط داریم، آن جهت خدا را بر خواست خود جایگزین کنیم، تا اینکه به یک مرتبه‌ای ـ خداوند توفیق دهد! ـ برسیم که دیگر خواستی وجود نداشته باشد. به اینجا که رسید آن وقت کلام امام صادق علیه‌السّلام شامل حال خواهد شد که «**ولا یدعُ أیّامَه باطلاً**؛ حالا دیگر ایامش را به بطالت نمی‌گذراند.» یعنی بطلان در هر مرتبه‌ای ولو ذرهٌ مثقالی دیگر بطلان در کار او معنا ندارد. ﴿ذَٰلِکَ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡحَقُّ﴾[1] خدا به جای او می‌نشیند، در

---

[1] سوره حج (۲۲) آیه ۶.

مقام اخلاص که بود هنوز خدا نیامده بود، باز کار و عمل را برای خدا انجام می‌داد و باز می‌خواست رضایت خدا را جلب کند و باز کاری انجام بدهد که او را خوشنود کند. باز خود را در محدوده‌ای ـ ولو کم ـ می‌دید هنوز انانیّتش باقی بود. گرچه این انانیّت را وقف خدا کرده بود ولی باز باقی بود. اگر کارش به اسم دیگری بود ناراحت هم نمی‌شد. از این مرتبه هم گذشته است ولی از انانیتش هنوز باقی است. چه زمانی خدا می‌آید؟ خدا که حق مطلق است و صددرصد حق است. و لا یشوبه ریب و لا باطل [توحید] در ذات، آن وقتی است که خود خدا به تمام معنای کلمه در آن مظهر حضور داشته باشد، این می‌شود امام علیه‌السّلام و اولیایی که به این رتبه در تحت ولایت امام علیه‌السّلام به این مرتبه رسیده‌اند.

اولیاء مختلف‌اند، مراتب مختلفی دارند اما آن سالکی که توفیق الهی شامل حالش شده و به آن مرتبه‌ای رسیده است که تمام شوائب بطلان در او رخت بسته و وجود او حق مطلق شده است، آن شخص به آن مرتبه‌ای رسیده که مظهر تام اسماء و

صفات الهیه گشته است. این شخص دیگر ایامش به بطالت نیست این آخرین مرتبه است.

بنده قصد داشتم که بیش از این راجع به این مرتبه توضیح دهم ولی خیال می‌کنم که دیگر تتمه مطلب و توضیح قضیه اگر خدا توفیق بدهد إن‌شاءالله در نوشتجات‌ها دوستان و اهل فن و خبرا راجع به این قضایا مطالب را توضیح دهند. امیدواریم إن‌شاءالله از مجلس دیگر به فقرهٔ دیگر بپردازیم. لطف و عنایت خدای متعال شامل حال ما بشود و ما را توفیق رسیدن به اعلا مرتبه عنایت کند و عنایت امام علیه‌السّلام حضرت ولی عصر ارواحنا لتراب مقدمه الفداء بیش از پیش موجب سلب انانیّت و داخل شدن در حریم ولایت و کنار گذاشتن خواست و اراده و رفض تمام حیثیات و شئونات نفس ما بگردد إن‌شاءالله!

اللهمَ صلّ علی محمّد و آل محمّد